

و ساخت‌های ضمیرگونه به طرز قرارداد، وضعیت‌های شناختی مختلف را تشکیل می‌دهند و از این رو، گیرنده را به مجموعه‌ای از مصادیق احتمالی محدود می‌کنند. آنها سپس سلسله مراتب آشنایی را معرفی کرده و کارکرد آن را بررسی می‌کنند.

همان گونه که کوتشی (Kotschi, 2006:677) معتقد است، گویندگان زبان برای آنکه پیام خود را به طرز کارآمد به مخاطب انتقال دهند، سعی می‌کنند ساختاری را به کار برند که مخاطب آن را به درستی دریافت کند. طبیعی است که گویندگان تلاش می‌کنند با برجسته و نشان‌دار کردن برخی کلمات یا گروه‌واژگان و با بسته‌بندی کردن (packaging) پیام در واحدهایی با اندازه‌های مختلف این مهم را انجام دهند. مخاطب نیز کلمات و گروه‌واژگان را به همان گونه که گوینده ارائه داده دریافت کرده و پاره‌گفته را بر اساس تقسیم‌بندی واحد زبانی به پاراگراف‌های فرعی، جملات، بندها، عبارات و غیره، تعبیر خواهد کرد. از این رو، پیام برسرزبان‌آمده گوینده و دریافت‌شده از سوی مخاطب، ساختاری دارد که می‌توان آن را بر حسب اهمیت اطلاعات و مرزهای میان واحدهای زبانی مرتب کرد. از این ساختار عموماً به ساختار گفتمان (information structure of discourse) یاد می‌کنند. این ساختار - بسته به اینکه اهمیت اطلاعات چگونه تعبیر شود - مقوله‌های گوناگون دارد: گاه برحسب جمله (یا بیان زبانی معادل) و گاه گفتمان مورد لحاظ قرار می‌گیرد. ساختار اطلاعات در سطح جمله، در حیطه‌های نحو و معناشناسی زبان مطرح می‌شود. در نحو، جمله به اجزای کوچک‌تر خود از قبیل گروه‌های اسمی (NP)، فعلی (VP) و غیره تقسیم می‌شود. در معناشناسی، جمله به منزله قضیه / گزاره مطرح می‌شود. به دیگر سخن، نحو زبان، جمله را به سه قسمت (فاعل، فعل و مفعول) و معناشناسی، به کارگزار (agent)، کنش و کارپذیر (patient) تقسیم می‌کند. از دیگر سو، در سطح کاربردشناسی و گفتمان، ساختار اطلاعات نه در قالب جمله که به شکل پاره‌گفته (utterance) مطرح می‌شود و آنچه در پاره‌گفته نقش اساسی دارد و در نحو و معناشناسی بدان پرداخته نمی‌شود، برقراری ارتباط (communication) میان فرستنده و گیرنده است. از این نظر، پاره‌گفته، به مبتدا (theme)، حالت گذرای (transitional zone) و خبر (rheme) تقسیم‌بندی می‌شود.

نحوه ارائه ساختار اطلاعات در قالب جمله (نحو)، گزاره (معناشناسی) و پاره‌گفته (گفتمان)، پای مفاهیمی اساسی را به میان می‌کشد که اس و اساس مقاله ساکایدانی را تشکیل



همبستگی میان عبارات اسمیه معرفه

و صیغه‌های فعلی در متون روایی قرآن

نویسنده: هاروکوساکایدانی*
ترجمه و گزینش: ابوالفضل حری

مقدمه مترجم

مقاله ساکایدانی دو بخش اصلی دارد: نظری و عملی. بخش نظری بر چند الگو مبتنی است، از جمله سلسله مراتب آشنایی، میزان همدلی کونو (محقق ژاپنی) و سلسله مراتب اسمی سیلوراستاین که تسونودا آن را ارائه می‌دهد. سلسله مراتب آشنایی از جمله الگوهای نظری است که اقلام زبانی را در سطح خردساختار بررسی می‌کند. از جمله اقلام زبانی در سطح خردساختار، گروه‌های اسمی (noun phrase) و حیطه‌های مربوط بدان است، و از آن جمله است: ضمیرها (و انواع آن، مثل ضمائر اشاری، فاعلی، غیرفاعلی، مفعولی و غیره)، اسامی معرفه، نکره، موصول‌ها و غیره. سلسله مراتب آشنایی را گوندل و همکاران (۱۹۹۳) ارائه می‌دهند. آنها در مقاله خود شش وضعیت شناختی مرتبط با آشکارسازی کاربرد عبارت ارجاعی در گفتمان زبان طبیعی ارائه می‌دهند. آنها ابتدا این پرسش را مطرح می‌کنند که گویندگان / نویسندگان از کجا می‌دانند که چه شکل مناسبی را برای اشاره به موضوعی خاص به کار برند و شنوندگان / خوانندگان از کجا می‌دانند که چگونه از مصداق مورد نظر شکلی خاص را تشخیص دهند؟ سپس آنها نظریه خود را مطرح می‌کنند مبنی بر اینکه معرفه‌سازها

* Haruko Sakaedani, "The Correlation between Definite Noun Phrases and Verb Forms in Quranic Narrative Texts" *Journal of Quranic Studies*, Vol. 6:2 (2004), pp. 56-68.

The boy is the big one.

در نهایت، شیوب این فرضیه را مطرح می‌کند که واژه‌گزینی (word order) مهم‌ترین عاملی است که تعیین می‌کند کدام بخش جمله فعلیه در کانون توجه قرار دارد. شیوب عوامل دیگر، از جمله مضاعف‌سازی ضمیر (pronoun reduplication)، تأکیدسازی با آن و غیره را چندان در کانونی‌سازی دخیل نمی‌داند. شیوب مثال آخر خود را از آیه سوم سوره کوثر شاهد می‌آورد و آن را نمونه‌ای از کانونی‌سازی موضوع در شمار می‌آورد:

إِنَّ شَانِئَكَ هُوَ الْأَبْتَرُ

جیگاره (۱۳۸۳) در مقاله «اسلوب‌های تأکید در قرآن»، این اسلوب‌ها را زیر سه دسته کلی جای داده و برای هر یک مواردی را بر می‌شمرد: تأکید اسناد، تأکید مسند و تأکید مسندالیه. از جمله موارد تأکید اسناد است: آوردن *إِنَّ* و *أَنَّ* بر سر جمله اسمیه و فعلیه؛ آوردن جمله به صورت اسمیه؛ آوردن *أَمْ* و *أَمْ* استفتاحیه؛ آوردن *أَمْ* شرطیه تفصیلیه؛ طولانی کردن فاصله میان مبتدا و خبر؛ تکرار کلمه با کلمه یا عبارت و کلمه دیگر؛ آوردن لام ابتدا؛ آوردن لام جحد؛ زیاد کردن بنای کلمه؛ آوردن تأکید لفظی و معنوی؛ آوردن قسم در کلام؛ آوردن لام موطنه؛ آوردن لام جواب قسم؛ آوردن حال ثابته که متضمن تأکید مضمون جمله ماقبل خود می‌شود؛ آوردن همزه انکار بر سر نفی؛ آوردن *كَلَّا* بر سر عبارت؛ آوردن حرف زاید؛ آوردن ضمیر شأن؛ آوردن حرف لکن؛ آوردن ضمیر فصل.

موارد تأکید مسند: آوردن حرف «قد» بر سر فعل ماضی؛ آوردن «قد» بر سر فعل مضارع؛ آوردن «س» تنفیس بر سر فعل مضارع؛ زیاد کردن حروف مسند؛ نون تأکید خفیفه و ثقیله؛ آوردن «لن» بر سر فعل برای تأکید نفی؛ آوردن مفعول مطلق تأکیدی؛ مفعول مطلق نوعی؛ مفعول مطلق عددی؛ آوردن حال ثابته‌ای که مؤکد عامل خود است؛ آوردن مسند به صورت اسم مشتق؛ محصور کردن مسند؛ مقدم کردن مسندی که باید مؤخر باشد؛ آوردن لای زاید بر سر فعل؛ آوردن «با» بر سر خبر لیس؛ تکرار لای عطف؛ و آوردن مصدر میمی.

سپس جیگاره در بخش آخر مقاله خود، موارد تأکید مسندالیه را فهرست می‌کند: آوردن ضمیر مبتدا بر سر جمله؛ آوردن‌های تنبیه در ندا؛ آوردن بدل؛ آوردن عطف بیان؛ آوردن اسم ظاهر به جای ضمیر؛ اشتغال؛ تأکید کردن ضمیر؛ آوردن تأکید لفظی و یا معنوی برای مسندالیه؛ محصور کردن مسندالیه؛ آوردن نکره در سیاق نفی؛ آوردن لای نفی جنس بر سر

می‌دهد. از آن جمله است مفاهیم کانونی‌سازی (focusing)، موضوع (topic) و مبتداسازی (topicalization). این مفاهیم به تعبیری، نحوه جایگیری اطلاعات و میزان اهمیت داشتن و نداشتن اطلاعات را تبیین می‌کنند.

کانونی‌سازی نیز نشان می‌دهد که چه بخشی از جمله حامل بیشترین اطلاعات است و بسته به نوع زبان، از رهگذر عناصر زبرنجیری (prosodic)، نحوی یا هر دو، مورد تأکید قرار می‌گیرد. م. ب. شیوب (M. B. Schub 1977:207-210) طرح‌واره‌ای ساده از کانونی‌سازی و مبتداسازی در زبان عربی کلاسیک ارائه می‌دهد:

الف: بی‌نشان

(۱) جمله اسمیه

1. (al-waladu l-kabiru)

the-boy the-big-one

the boy the big-one. Neutral (i.e. no F or TC)

(۲) جمله فعلیه

(lb) lqatala l-waziru l-walada

he-killed the vizier-nom. the-boy-accus.

The vizier killed the boys. Normal VSO word order; neutral.

ب) نشان‌داری آشکار برای مبتداسازی (اما / + اسم + / فا)

(۱) جمله اسمیه

أما الولد فهو الكبير

As for the boy, he is the big one.

(۲) جمله فعلیه

أما الوَزیر فقتل الولد

As for the vizier, he killed the boy.

ج) کانونی‌سازی در انتهای جمله با / انما

انما الولد هو الكبير

The boy is the big one, a or It is the big one who is the boy.

د) کانونی‌سازی در ابتدای جمله با حرف / ان + مفعول

ان الولد هو الكبير

Schub, M. B. (1977). Focusing and Topicalization in Classical Arabic. *Arabica*, Vol. 24, No. 2 (Jun), pp 207-210.

Wansbrough, J. (1988). Studies in Arabic Syntax and Semantics by Ariel A. Bloch. *Bulletin of the School of Oriental and African Studies*, University of London, Vol. 51, No. 3.(1988), pp 548-549.

Sornicola, R). "Topic and Comment" in *Encyclopedia of Language and Linguistics*. Pdf version. Elssvier Ltd. p 11246.

Kotschi, T (2006) "Information Structure in Spoken Discourse" in *Encyclopedia of Language and Linguistics*. Pdf version. Elssvier Ltd. p. 4586. <http://en.wikipedia.org/wiki/Topic>.

□

۱. درآمد

... در مقاله پیشین خود^۱، تغییرات ساخت‌های عبارات اسمیه را در تکه‌هایی از متون روایی قرآن بررسی کردم و بدین نتیجه رسیدم که این نوع تغییر قویاً با برساخت متون و شاخ و برگ گرفتن داستانها ارتباط دارد. نیز در آن مقاله گفتم که سایر مقوله‌ها مثل صدا، وجه و زمان دستوری با تغییرات عبارات اسمیه در ارتباط است. در این جستار، ابتدا گفته پیشین خود را تصدیق می‌کنم مبنی بر اینکه ساخت‌های عبارات اسمیه، شاخص‌های زاویه دید روایت محسوب می‌شوند. در ادامه، همبستگی میان ساخت‌های عبارات اسمیه و فعلی و تأثیر استفاده از ساخت‌های عبارات اسمیه و فعلی در متون روایی از نزدیک بررسی می‌شود. بحث کنونی محدود به متون روایی قرآنی خواهد بود؛ چرا که نسبت به سور اولیه، انسجام متن در این متون زیادتر است. می‌توان زاویه دید این متون را از رهگذر آمد و شد افراد به بطن داستانها، از نزدیک برکاوید. وانگهی، این جستار به عبارات اسمیه معرفه بیشتر می‌پردازد تا عبارات اسمیه نکره - جز اینکه برای اول بار در متن معرفی شوند - همان گونه که مرجع‌ها / مصادیق این داستانها با عبارات اسمیه معرفه مورد اشاره قرار می‌گیرند. درست‌تر است که بگوییم پیامبران و افراد شناخته‌شده با عبارات اسمیه معرفه معرفی می‌شوند.

مسندالیه؛ نکره آوردن مسندالیه؛ آوردن حرف زاید بر سر مسندالیه؛ آوردن واو زاید؛ تکرار الای استثنائیه؛ و باب اختصاص.

البته همان گونه که پیداست، مواردی از تأکیدها خصوصاً تأکید به واسطه ضمیرها، اسامی معرفه، نکره و مفعول‌ها و غیره، همان مواردی هستند که ساکایدانی نیز بدانها اشاره می‌کند. نکته گفتنی این است که جیگاره فقط اسلوب‌های تأکید را بر خلاف ساکایدانی فهرست کرده و در صدد برنمی‌آید که این تأکیدها را از نظر زبانی و بیانی تحلیل کند.

آریل بلاش (۱۹۸۶) در فصل اول کتاب مطالعاتی در باب نحو و معناشناسی زبان عربی، که ونزبرو (۱۹۸۸) آن را مرور می‌کند، کاربردهای مضاعف‌سازی ضمیر برای کانونی‌سازی و تعادل‌سازی را بحث می‌کند.

الگوی سلسله مراتب آشنایی که ساکایدانی آن را از گوندل و همکاران به عاریه می‌گیرد، ساختار اطلاعات را در قالب جمله و در سطح نحو بررسی می‌کند: جان، مری را کتک زد. الگویی که ساکایدانی از تسونودا ارائه می‌دهد، ساختار اطلاعات را در قالب پاره‌گفته و در سطح گفتمان بررسی می‌کند و در همین الگوست که میزان همدلی با گوینده مطرح می‌شود و همین‌جاست که ساکایدانی از ساختار اطلاعات در گستره گفتمان نیز سخن به میان می‌آورد و بحث مبتدا (theme)، خیر (rheme) و مبتداسازی را مطرح می‌کند. آن‌گاه ساکایدانی، در اصلی‌ترین بخش نظری مقاله خود، عبارات اسمیه معرفه در قالب ضمائر و انواع آن و ساخت‌های فعلی صیغه مجهول و ناقص را به منزله دو شیوه مهم مبتداسازی در زبان عربی کلاسیک در نظر گرفته و در همین راستا، به نظرات دو دستوری‌نویس متقدم زبان عربی، یعنی ابن هشام و ابن یعیش نیز اشاره کرده و سپس همبستگی میان عبارات اسمیه معرفه و ساخت‌های فعلی را در متون روایی قرآنی از نزدیک بررسی می‌کند. ساکایدانی برای نیل به این مهم، از قصص قرآنی یوسف، موسی و جوان همراه، موسی و خضر، مریم و فرزندش و در نهایت ابراهیم شاهد مثال می‌آورد.

منابع

جیگاره، مینا، ۱۳۸۳، اسلوب‌های تأکید در قرآن، فصلنامه علمی - پژوهشی علوم انسانی دانشگاه الزهراء، سال چهاردهم، شماره ۵۲.

۲. مقوله‌های عبارات اسمیه معرفه در زبان عربی کلاسیک

به زعم ابن هشام - دستور نویس مصری (وفات ۷۶۱ق) - معرفه بودن در دستور زبان سنتی عربی شش مقوله دارد: ۱) ضمائر (۲) اسامی خاص / عَلَم (۳) ضمائر اشاره (۴) موصول‌ها (۵) معرف به الف و لام و (۶) معرف به اضافه. از نظر ابن هشام، این مقوله‌ها به ترتیب از بیشترین معرفه‌گی به کمترین، عبارتند از: ضمائر^۳، علم، ضمائر اشاره، موصول‌ها و معرف به الف و لام. ابن هشام میزان معرفه‌گی معرف به اضافه را با میزان معرفه‌گی بقیه - جز ضمائر - یکی می‌داند؛ میزان معرفه‌گی به ضمائر با اعلام یکی است.^۴

ابن یعیش - از دستور نویسان متقدم (وفات ۶۴۳ق) - دو ایراد به رده‌بندی میزان معرفه‌گی پنج مقوله اول وارد می‌کند.^۵ یکی، ایراد مکتب کوفیان است مبنی بر اینکه اعلام از ضمائر معرفه‌ترند، چرا که یک عَلَم به یک مرجع اشاره می‌کند، حال آنکه مرجع ضمیر به مقتضای بافت تغییر می‌کند. با این حال، همان گونه که ابن یعیش می‌گوید، این ایراد به سهولت رد می‌شود، چرا که افراد و مکانهای بسیاری، اسامی یکسان دارند. کوفیان همچنین استدلال می‌آورند که ضمائر در بافت متن به هر چیزی حتی اسامی نکره ارجاع می‌یابند؛ از این رو، ضمائر گاهی نکره می‌شوند. اما ضمائر - بجز چند استثنا - حتی اگر مرجعشان اسمی نکره باشد، همچنان معرفه باقی می‌مانند. از جمله استثنائات است: ضمیر هو در «رُبُّهُ رَجُلًا» (مردان بسیاری)، بسیاری از دستوردانان، حرف «رَبِّ» را معیار نکره‌گی می‌دانند. بنابراین، این نمونه، قاعده‌ای را که بر طبق آن تمام ضمائر معرفه‌اند، رد می‌کند. به هر جهت، روی سخن این جستار با این نوع ضمیر نیست.

ایراد دوم ابن یعیش این است که ضمائر اشاره معرفه‌ترین اسامی‌اند، چرا که با حس بینایی (چشم) و استدلال / برهان (اندیشه) می‌توان به مدلول آنها پی برد؛ حال آنکه فقط با برهان می‌توان به مدلول سایر مقوله‌های معرفه‌گی پی برد. به دیگر سخن، گوینده برحسب اطلاعاتی که از پیش دارد، چیزی را معرفه می‌کند، حال آنکه شنونده آن اطلاعات گوینده را ندارد. بنابراین، وجود اطلاعات مکمل موجب می‌شود که شنونده در شناخت آنچه گوینده، معرفه می‌کند، به مشکل برنخورد (اطلاعات مکمل، اطلاعاتی است که با حس بینایی فرد به دست می‌آید، یا اینکه موقعیتی است که گوینده و شنونده در آن قرار دارند). ابن یعیش بر اساس قاعده‌ای نحوی که می‌گوید کلمات توصیفی از آنچه توصیف می‌کنند، معرفه‌تر

نیستند، این ایراد را نیز ناوارد می‌داند. بر اساس این قاعده، ضمائر اشاره‌ای که حکم صفت را دارند، نسبت به ضمائر و اعلام که هرگز توصیف‌کننده نیستند، نامعین‌ترند.

ابن هشام بر اساس همین قاعده به دو شیوه پیشنهادی دیگر برای رده‌بندی معرفه‌ها خرده می‌گیرد.^۶ در مجموع، میزان معرفه‌گی را می‌توان به شرح زیر فهرست کرد:

الف) ضمائر،

ب) اعلام، معرفه‌های مضاف به ضمائر و اعلام،

ج) ضمائر اشاره، معرفه‌های مضاف به ضمائر اشاره،

د) موصول‌ها، معرفه‌های مضاف به موصول‌ها،

ه) معرفه به الف و لام، معرفه‌های مضاف به معرفه به الف و لام،

این رده‌بندی تا حد زیادی با سلسله مراتب آشنایی مبتنی بر ادراک شناختی و نیز بخشی از سلسله مراتب اسامی سیلوراستاین که عمیقاً با مفهوم زاویه دوربین گوینده سروکار دارد، مطابقت و همخوانی دارد. بنابراین، درجات معرفه‌گی ارائه شده در حوزه دستور زبان کلاسیک عربی با میزان معرفه‌گی پیشنهاد شده در تحلیل مدرن متون روایی متناظر است.

۳. حفظ موضوع و تعبیر آن در روایت‌های عربی

همان گونه که پیشتر گفتیم، هیندز قاعده حفظ موضوع را متشکل از عناصر زیر می‌داند:

الف) مشارک معرفی می‌شود؛

ب) مشارک با عبارت اسمیه مبتدا شده و مورد خطاب قرار می‌گیرد؛

ج) مشارک از عبارت اسمیه حذف شده اما بدان اشاره می‌شود.

اگر این قاعده را در روایت‌های عربی اعمال کنیم درخواهیم یافت که در پرتو سلسله مراتب آشنایی، تغییر از الف به ب، تغییر از درجه پایین‌تر (اسامی) به درجه بالاتر (ضمائر) است. برای نمونه، تغییر از اسم نکره با اسم مضاف به الف و لام، یا ضمیر اشاره و غیره. با این حال، وقتی نوبت به مرحله سوم یعنی حذف مشارک از عبارت اسمیه می‌رسد، نهاد فعل در زبان عربی همیشه به صورت عبارت اسمیه آشکار نمی‌شود (یعنی، پس مرجع صفر)؛ از جمله، عباراتی که در دستور کلاسیک عربی از آنها به ضمیر پنهان تعبیر می‌کنند. از دیگر سو، ضمائر غیرفاعلی (مفعولی و ملکی) - نه پس مرجع صفر که همیشه باید آشکار باشند - ضمائر

پیوسته‌ای هستند که از پی افعال، اسامی، متمم‌ها و غیره می‌آیند؛ یعنی نسبت به ضمایر فاعلی آشکار، وابستگی کمتری دارند (واژک‌های آزادند). بنابراین، منظور از حذف - در اعمال این نظریه در متن قرآنی - حذف ضمایر مستتر و آشکار است. با این حال، ضمایر غیر فاعلی همراه با این (که پیش از نهاد جملات اسمیه می‌آیند)، در این تعریف داخل نیستند.

بر اساس آنچه گفتیم، قاعده حفظ موضوع در روایت‌های عربی عبارتند از: الف) معرفی با عبارت اسمیه نکره همراه باب) مبتداسازی با عبارت اسمیه معرفه و سپس ج) حذف با پس مرجع صفر و ضمایر غیر فاعلی.

۴. متون روایی قرآن

این مقاله دو هدف دارد: اول اینکه چه موقع و چرا قاعده حفظ موضوع در متون روایی قرآنی شکسته می‌شود؟ دوم اینکه چه نوع همبستگی میان ساخت‌های عبارت اسمیه و ساخت‌های فعل در حدود و ثغور گستره گفتمان به چشم می‌خورد؟

۴.۱. چند نمونه قرآنی مطابق با قاعده حفظ موضوع

در شماری از قصص قرآنی، مشارکین با اسمهای نکره معرفی می‌شوند:

آیه ۱۹ سوره یوسف:

«وَجَاءَتْ سَيَّارَةٌ فَأَرْسَلُوا وَارِدَهُمْ...»

و کاروانی آمد. پس آب‌آور خود را فرستادند...^۷

آیه ۳۲ سوره کهف:

«وَ أَضْرِبْ لَهُمْ مَثَلًا رَجُلَيْنِ جَعَلْنَا لِأَحَدِهِمَا جَنَّتَيْنِ مِنْ أَعْنَابٍ وَ حَفَفْنَاهُمَا بِنَخْلٍ وَ جَعَلْنَا بَيْنَهُمَا رِزْعًا...»

و برای آنان، آن دو مرد را مثل بزنی که به یکی از آنها دو باغ انگور دادیم و پیرامون آن دو

[باغ] را با درختان خرما پوشانیدیم، و میان آن دو کشتزاری قرار دادیم.

آیه ۶۵ سوره کهف:

«فَوَجَدَا عَبْدًا مِنْ عِبَادِنَا آتَيْنَاهُ رَحْمَةً مِنْ عِنْدِنَا وَ عَلَّمْنَاهُ مِنْ لَدُنَّا عِلْمًا...»

تا بنده‌ای از بندگان ما را یافتند که از جانب خود به او رحمتی عطا کرده و از نزد خود بدو

دانشی آموخته بودیم.

با این حال، عمده این داستانها که درباره پیامبرانند و در عهد عتیق از آنان یاد شده است،

مشارکین خود را با عبارات اسمیه معرفه - عمدتاً با اعلام آنها - معرفی می‌کنند. البته روی سخن این جستار با مراحل پس از معرفی شدن مشارکین است. بر اساس قاعده حفظ موضوع، همین‌که مشارکین مبتداسازی شدند، لازم است از آنها با پس مرجع صفر یا ضمایر غیر فاعلی یاد شود. برای نمونه، داستان قارون (آیات ۷۶-۸۲ سوره شعراء) چنین است. در این داستان، قارون که با پس مرجع صفر یا ضمایر غیر فاعلی مورد خطاب قرار می‌گیرد، موضوعیت خود را دائماً حفظ می‌کند. بنابراین، مردم پیوسته به او می‌گویند: «لَا تَفْرَحْ إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْفَرِحِينَ» (۷۶) (شادی مکن که خدا شادی کنندگان را دوست نمی‌دارد). قارون پاسخشان می‌دهد: «أَنَا أَوْتِيَهُ عَلَىٰ عِلْمٍ عِنْدِي» (من اینها را در نتیجه دانش خود یافته‌ام) پس از سخن قارون به ناگاه جمله‌ای اندرزگونه می‌آید، اما قارون همچنان با پس مرجع صفر مخاطب قرار گرفته و موضوعیت خود را حفظ می‌کند.

۴.۲. معرفی دوباره مشارکین

در مقاله پیشین خود اشاره کردم^۸ که معرفی دوباره موضوع با علم، خصوصاً وقتی پیشتر ضمیر بدان اشاره کرده باشد، صحنه یا مسیر روایت را تغییر می‌دهد. این تغییر به چند صورت زیر رخ می‌دهد:

۴.۲.۱. تغییر زاویه دوربین و میزان همدلی

در داستان موسی و جوان همراهش (آیات ۶۰-۶۲ سوره کهف) دو چهره به ترتیب زیر

معرفی می‌شوند:

«وَ إِذْ قَالَ مُوسَىٰ لِقَتَاهُ لَا أَبْرَحُ حَتَّىٰ أَبْلُغَ مَجْمَعَ الْبَحْرَيْنِ أَوْ أَمْضِيَ حُقُبًا» (۶۰) و [یاد کن] هنگامی

را که موسی به جوان [همراه] خود گفت: «دست بردار نیستم تا به محل برخورد دو دریا برسم،

هرچند سالها [ی سال] سیر کنم.»

در ادامه، موسی و مرد جوان با ضمایر جمع یا پس مرجع صفر مخاطب قرار می‌گیرند، اما

زاویه دوربین همواره به موسی نزدیک است:

«فَلَمَّا جَاؤَا قَالَ لِقَتَاهُ إِنَّا غَدَاءَةٌ لَقَدْ لَقِينَا مِنْ سَفَرِنَا هَذَا نَصَبًا» (۶۲)

و هنگامی که [از آنجا] گذشتند [موسی] به جوان خود گفت: «غدایمان را بیاور که راستی

ما از این سفر رنج بسیار دیدیم.»

در این آیه، با ضمیر پس مرجع صفر و ضمیر غیر فاعلی به موسی اشاره می‌شود، حال

آنکه، همراهش با اسم عام متجلی در ضمیر غیرفاعلی مشخص می‌شود. همان گونه که کونوز نیز می‌گوید، میزان همدلی نسبت به موسی بالاتر از همراه اوست. در ادامه داستان، مشارکی جدید با اسم نکره معرفی می‌شود: «فَوَجَدَا عَبْدًا مِنْ عِبَادِنَا آتَيْنَاهُ رَحْمَةً مِنْ عِنْدِنَا وَعَلَّمْنَاهُ مِنْ لَدُنَّا عِلْمًا (۶۵)»

تا بنده‌ای از بندگان ما را یافتند که از جانب خود به او رحمتی عطا کرده و از نزد خود بدو دانشی آموخته بودیم.

در آیه بعدی، این فرد با ضمیر و موسی با نام خودش مخاطب قرار می‌گیرند:

«قَالَ لَهُ مُوسَى هَلْ أَتَيْتَكَ عَلَىٰ أَنْ تُعَلِّمَنِي مِمَّا عَلَّمْتَ تُشَدًّا» (۶۶)

موسی به او گفت: «آیا تو را - به شرط اینکه از بینشی که آموخته شده‌ای به من یاد دهی - پیروی کنم؟»

بنابراین، زاویه دوربین از موسی به آن فرد تغییر می‌کند؛ پس میزان همدلی نسبت به موسی کمتر از آن فرد است. از این رو، می‌توان گفت که فاعل فعل خَرَقَ در آیه زیر نه موسی که آن مرد است.

«فَانطَلَقَا حَتَّىٰ إِذَا زَكِيَّا فِي السَّفِينَةِ خَرَقَهَا قَالَ أَخَرَقْتُهَا لِتُغْرِقَ أَهْلَهَا لَقَدْ جِئْتُ شَيْئًا إِمْرًا» (۷۱)

پس رهسپار گردیدند، تا وقتی که سوار کشتی شدند، [وی] آن را سوراخ کرد. [موسی] گفت: «آیا کشتی را سوراخ کردی تا سرنشینانش را غرق کنی؟ واقعاً به کار ناروایی مبادرت ورزیدی.»

علاوه بر تغییر زاویه دوربین در این آیه، مسیر داستان نیز تغییر می‌کند. تا بدین جا موسی پیشگام بود، از اینجا به بعد، موسی با هدایت آن مرد به پیش می‌رود.

۲.۲.۴. تغییر به داستانی دیگر یا اندرزه‌های خداوند

الف. هم‌وقوعی یا جمله اسمیه

نمونه آیات پیشگفته، رابطه میان ساخت‌های عبارت اسمیه و تغییر زاویه دوربین یا خط سیر بی‌رنگ داستان را نشان می‌داد. در نمونه‌های زیر، رابطه میان ساخت‌های عبارت اسمیه و فعل را بررسی می‌کنیم.

در داستان تولد [حضرت] مریم (آیات ۱۶-۳۴ سوره مریم)، مریم با ضمیر پس مرجع صفر آنا مبتداسازی شده و تا آیه ۳۳، موضوعیت خود را حفظ می‌کند:

«وَ اذْكُرْ فِي الْكِتَابِ مَرْيَمَ إِذِ اتَّيَدَتْ مِنْ أَهْلِهَا مَكَانًا شَرْفِيًّا» (۱۶)

و در این کتاب از مریم یاد کن آن‌گاه که از کسان خود، در مکانی شرقی به کناری شتافت. در عین حال، عیسی فرزند مریم که در آیه ۱۹-۲۰ از او به غلام یاد می‌شود، موضوعیت خود را تا آیه ۳۳ حفظ می‌کند (عیسی، با ضمیر پس مرجع صفر یا ضمیر غیرفاعلی مخاطب قرار می‌گیرد). با وجود این، در آیه ۳۴، آن دو، دوباره معرفی می‌شوند:

«ذَلِكَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ قَوْلَ الْحَقِّ الَّذِي فِيهِ يَمْتَرُونَ» (۳۴)

این است [ماجرای] عیسی پسر مریم، [همان] گفتار درستی که در آن شک می‌کنند.

از آنجا که مریم و عیسی با القاب خاص خود مورد خطاب قرار می‌گیرند، میزان همدلی نسبت بدانها کاهش می‌یابد؛ از این رو، زاویه دوربین از آنها فاصله می‌گیرد. این معرفی دوباره، حدود و ثغور میان گستره‌های گفتمان را مشخص می‌کند. وانگهی، فاعل ذلک، ضمیر اشاره است که در سلسله مراتب شناخت، در مرحله پایین‌تری قرار می‌گیرد؛ یعنی اینکه «ذلک» نسبت به ضمائر، موضوع اصلی نبوده و چندان هم موضوعیت خود را حفظ نمی‌کند. بنابراین، فاصله زاویه دوربین ایجاد شده در این آیه از فاصله زاویه دوربین جمله‌ای مثل هُوَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ، که در آن ضمیر «هو» به کار رفته و احتمالاً میزان همدلی عیسی و مریم را پایین‌تر می‌آورد، بیشتر است. نیز گفتنی است که در این حالت جمله‌ای اسمیه پدید می‌آید؛ گرچه پیشتر در قسمتهای توصیفی از افعال کامل استفاده می‌شد.

در داستان ابراهیم، در آیات ۷۴-۸۳ سوره انعام، ابراهیم نخست مبتداسازی شده و آن‌گاه از او با ضمیر غیرفاعلی یاد می‌شود:

«وَ اِذْ قَالَ اِبْرَاهِيمُ لَآبِيهِ اٰزَرَ اَتَّخِذُ اٰضِنًا مَا اٰلِهَةٌ اِنتِ اَزَاكَ وَ قَوْمَكَ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ» (۷۴)

و یاد کن هنگامی را که ابراهیم به پدر خود «آزر» گفت: «آیا بتان را خدایان [خود] می‌گیری؟ من همانا تو و قوم تو را در گمراهی آشکاری می‌بینم.»

در آیه بعد، ابراهیم دوباره معرفی می‌شود. وانگهی، از فعل ناقص «نُرى» در تضاد با فعل کامل «قال» نیز استفاده می‌شود:

«وَ كَذٰلِكَ نُرِي اِبْرَاهِيْمَ مَلَكُوْتِ السَّمٰوٰتِ وَ الْاَرْضِ وَ لِيَكُوْنَ مِنَ الْمُؤْمِنِيْنَ» (۷۵)

و این گونه، ملکوت آسمانها و زمین را به ابراهیم نمایانیدیم تا از جمله یقین‌کنندگان باشد. در اینجا، داستان ابراهیم موقتاً قطع می‌شود، اما این قطع، به معنای پایان داستان نیست،

چراکه داستان پس از سخن خداوند، ادامه می‌یابد و تا آیه ۸۲، ابراهیم با ضمیر پس مرجع صفر یا ضمیر غیرفاعلی مورد خطاب قرار می‌گیرد و در آیه ۸۳ دوباره معرفی می‌شود:

«وَتِلْكَ حُجَّتُنَا آتَيْنَاهَا إِبْرَاهِيمَ عَلَىٰ قَوْمِهِ نَرْفَعُ دَرَجَاتٍ مِّنْ نَّشَأِهِ إِنَّ رَبَّكَ حَكِيمٌ عَلِيمٌ» (۸۳)

و آن حجت ما بود که به ابراهیم در برابر قومش دادیم. درجات هر کس را که بخواهیم فرا می‌بریم، زیرا پروردگار تو حکیم داناست.

معرفی دوباره، میزان همدلی ابراهیم را نیز درست مثل داستان مریم و عیسی کاهش می‌دهد و این جمله اسمیه، حدود و ثغور گستره گفتمان را تعیین می‌کند: داستان ابراهیم تمام می‌شود و موعظه خداوند آغاز می‌گردد. از این رو، هم‌وقوعی معرفی دوباره و جمله اسمیه نه فقط همدلی و زاویه دوربین را تغییر می‌دهد، بلکه داستان را نیز به پایان می‌آورد. داستان تولد و رشد مریم نیز (در آیات ۳۳-۴۴، سوره آل عمران) به همین ترتیب است. در آیه ۳۷، مریم با ضمیر پس مرجع صفر یا ضمیر غیرفاعلی مورد خطاب قرار می‌گیرد:

«فَتَمَبَّلْهَا رَبُّهَا بِقَبُولِ حَسَنٍ وَ آتَيْنَاهَا نَبَاتًا حَسَنًا وَ كَفَّلَهَا زَكَرِيَّا كُلَّمَا دَخَلَ عَلَيْهَا زَكَرِيَّا الْمِحْرَابَ وَجَدَ عِنْدَهَا رِزْقًا قَالَ يَا مَرْيَمُ أَنَّىٰ لَكِ هَذَا قَالَتْ هُوَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَرْزُقُ مَن يَشَاءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ».

پس پروردگارش وی [مریم] را با حسن قبول پذیرا شد و او را نیکو بار آورد، و زکریا را سرپرست وی قرار داد. زکریا هر بار که در محراب بر او وارد می‌شد، نزد او [نوعی] خوراکی می‌یافت. [می]گفت: «ای مریم، این از کجا برای تو [آمده] است؟ [او در پاسخ می]گفت: «این از جانب خداست، که خدا به هر کس بخواهد بی‌شمار روزی می‌دهد.»

و در آیه ۴۴ دوباره معرفی می‌شود:

«ذَٰلِكَ مِنْ أَنْبَاءِ الْغَيْبِ نُوحِيهِ إِلَيْكَ وَ مَا كُنْتَ لَدَيْهِمْ إِذْ يَقُولُونَ أَفَلَا مَعَهُمْ آيَاتُهُمْ يَكْفُلُ مَرْيَمَ وَ مَا كُنْتَ لَدَيْهِمْ إِذْ يَخْتَصِمُونَ».

این [جمله] از اخبار غیب است که به تو وحی می‌کنیم، و [گرنه] وقتی که آنان قلم‌های خود را [برای قرعه‌کشی به آب] می‌افکندند تا کدام یک سرپرستی مریم را به عهده گیرد، نزد آنان نبود و [نیز] وقتی با یکدیگر کشمکش می‌کردند نزدشان نبود.

جمله اسمیه (که شامل فعل ناقص می‌شود) ذَٰلِكَ مِنْ أَنْبَاءِ الْغَيْبِ نُوحِيهِ إِلَيْكَ، که با معرفی دوباره مریم هم‌وقوع می‌شود، حدود و ثغور میان گستره‌های سخن را تعیین کرده و راه را برای اظهار نظر خداوند درباره آن همواره می‌کند. سپس، مسیر داستان به سرگذشتی متفاوت

از مریم، جهش می‌کند. این بار نیز می‌توان گفت که هم‌وقوعی معرفی دوباره و جمله اسمیه، نه فقط زاویه دوربین را تغییر می‌دهد، بلکه پرش از یک داستان به داستانی متفاوت یا موعظه خداوند را مشخص می‌کند.

ب. هم‌وقوعی با حالت صیغه مجهول و زمان ناقص

حال، اجازه دهید به سراغ صیغه مجهول و زمان ناقص فعل برویم. برای نمونه، در داستان کشتی نوح (آیات ۲۵-۴۹، سوره هود)، نوح با اسم خود معرفی می‌شود (آیه ۲۵) و با ضمیر پس مرجع صفر (آیات ۲۸ و ۳۳) و در خلال گفت و گو با کافران (آیات ۲۵-۳۴) خطاب می‌شود. با این حال، روایت به ناگاه به مجادله میان محمد (ص) و کافران قطع می‌شود و در آیه بعدی از فراز زمان و مکان درمی‌گذرد (آیه ۳۵). اما آیه ۳۶ با معرفی کردن دوباره نوح و کاربرد صیغه مجهول، به داستان نوح برمی‌گردد:

«وَ أَوْحِيَ إِلَىٰ نُوحٍ أَنَّهُ لَنْ يُؤْمِنَ مِنْ قَوْمِكَ إِلَّا مَن قَدْ آمَنَ فَلَا تَبْتَئِسْ بِمَا كَانُوا يَفْعَلُونَ».

و به نوح وحی شد که: «از قوم تو، جز کسانی که [تا کنون] ایمان آورده‌اند هرگز [کسی] ایمان نخواهد آورد. پس، از آنچه می‌کردند غمگین مباش.»

این آیه، صحنه را از مکالمه میان نوح و کافران به صدای خداوند که به نوح دستور می‌دهد کشتی‌اش را بسازد، تغییر می‌دهد. به دیگر سخن، میان این دو صحنه، نوعی تأخیر زمانی موج می‌زند. سپس در آیه ۴۲ که نوح دوباره معرفی می‌شود، از فعل ناقص استفاده می‌شود:

«وَ هِيَ تَجْرِي بِهِمْ فِي مَوْجٍ كَالْجِبَالِ وَ نَادَىٰ نُوحٌ ابْنَهُ وَ كَانَ فِي مَعْزِلٍ يَا بُنَيَّ أَرَأَيْتَ مَا كُنْتَ مَعَ الْكَافِرِينَ».

و آن [کشتی] ایشان را در میان موجی کوه‌آسا می‌برد، و نوح پسرش را که در کناری بود بانگ درداد: «ای پسرک من، با ما سوار شو و با کافران مباش.»

در این آیه نیز، زمان به تأخیر می‌افتد: نوح به خانواده و حیوانات گفته بود که بر کشتی سوار شوند، این آیه آنها را پس از سوار شدن بر کشتی و دربانوردی، توصیف می‌کند. نمونه دیگر، داستان سلیمان و ملکه سباست. سلیمان ابتدا با نام خود ذکر می‌شود:

«وَ لَقَدْ آتَيْنَا دَاوُدَ وَ سُلَيْمَانَ عِلْمًا وَ فَالَا الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي فَضَّلْنَا عَلَىٰ كَثِيرٍ مِّنْ عِبَادِهِ الْمُؤْمِنِينَ» (۱۵)

و به راستی به داوود و سلیمان دانشی عطا کردیم، و آن دو گفتند: «ستایش خدایی را که ما را بر بسیاری از بندگان با ایمانش برتری داده است.»

دوباره موضوع را پررنگ‌تر کرده و نه فقط زاویه دوربین و میزان همدلی را تغییر می‌دهد، بلکه صحنه کنونی را به صحنه‌ای دوردست پیوند زده (زمانی که معرفه دوباره با صیغه مجهول یا فعل ناقص هموقوع می‌شود) یا خط سیر روایت را قطع می‌کند (زمانی که معرفه دوباره با جمله اسمیه هموقوع می‌شود).

پی‌نوشت‌ها

1. See H. Sakaedani, 'Kuruan no monogatari tekisuto 0 toshite miru Arabia-go no genremeshiku no yoho', *Isuramu Sekai (The World of Islam)* 54 (2000), pp. 1-25.
2. Some Arab(ic) grammarians build a seventh category, vocative, while Ibn Hisham puts vocatives, or, to be accurate, intentional vocatives into the fifth category. See 'Abd Allah ibn Yusuf ibn Hisham, *Sharh shudhur al-dhahab fi marifat kalam al-'Arab* (Beirut: al-Maktaba al-Asriyya, n.d.), pp. 154-5.
3. Ibn Hisham, *Sharh shudhur al-dhahab*, p. 134.
4. Ibn Hisham, *Sharh shudhur al-dhahab*, p. 156.
5. Ibn Yaish, *Sharh al-mufassal* (10 vols. Beirut: Alam al-Kutub), vol. 5, p. 87.
6. Ibn Hisham, *Sharh shudhur al-dhahab*, pp. 156-7.
7. All English translations are from M.A.S. Abdel Haleem, *The Qur'an* (Oxford: Oxford University Press, 2004).
8. Again, see H. Sakaedani, *Isuramu Sekai (The World of Islam)* 54 (2000).

■

«وَوَرثَ سُلَيْمَانُ دَاوُدَ وَقَالَ يَا أَيُّهَا النَّاسُ عَلِمْنَا مَنطِقَ الطَّيْرِ وَأَوْتِينَا مِنْ كُلِّ شَيْءٍ إِنْ هَذَا لَهُوَ الْفَضْلُ الْمُبِينُ» (۱۶)

و سلیمان از داوود میراث یافت و گفت: «ای مردم، ما زبان پرندگان را تعلیم یافته‌ایم و از هر چیزی به ما داده شده است. راستی که این همان امتیاز آشکار است.»
ارجاع به نام سلیمان تا آیه ۱۷ ادامه می‌یابد. در این آیه، سلیمان برجسته شده و با ضمیر پس مرجع صفر و ضمیر غیرفاعلی خطاب می‌شود:

«وَ حُسْرٍ لِّسُلَيْمَانَ جُنُودَهُ مِنَ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ وَالطَّيْرِ فَهُمْ يُوزَعُونَ.» (۱۷)

و برای سلیمان سپاهیان از جن و انس و پرندگان جمع‌آوری شدند و [برای رژه] دسته دسته گردیدند.

در این آیه که صیغه مجهول «حُسْرٍ» و فعل ناقص «يُوزَعُونَ» با ضمیر غیرفاعلی «ه» در «جُنُودَهُ» همراه شده است، نشان می‌دهد که نه فقط زاویه دوربین بر سلیمان متمرکز است، بلکه اظهارنظرهای مقدماتی به پایان آمده و روایت به سمت مسیر اصلی داستان در حرکت است.

نتیجه‌گیری

از بررسی متون روایی قرآنی، نکات زیر پدید آمد. در کل، قاعده حفظ موضوع با معرفه دوباره موضوعی که پیشتر با ضمیر بدان اشاره شده بود، نقض می‌شود. این نوع معرفه دوباره با اعلام در حکم شاخص تغییر صحنه یا مسیر روایت عمل می‌کند. به دیگر سخن، معرفه دوباره، زاویه دوربین را از موضوع دور کرده و میزان همدلی را کاهش می‌دهد. وانگهی، با توجه به همبستگی میان ساخت‌های گروه اسمی و افعال در محدوده‌های گستره گفتمان، می‌توان گفت که برخی نمونه‌های معرفه دوباره با جملات اسمیه، صیغه‌های مجهول و افعال ناقص هموقوع می‌شوند. هم‌وقوعی با جملات اسمیه، خط سیر روایت را قطع و پای داستانهای دیگر یا موعظه‌های خداوند را به میان می‌آورد.

از دیگر سو، هنگامی که ساخت‌های فعل از معلوم به مجهول یا از کامل به ناقص تغییر می‌کند، زاویه دوربین با پرش صحنه به صحنه‌ای دیگر که از حیث زمانی از یکدیگر فاصله دارند، تغییر می‌کند. این بدان معناست که تغییر از یک ساخت فعل به ساخت دیگر، معرفه